

نظریه‌های ارزش اضافی

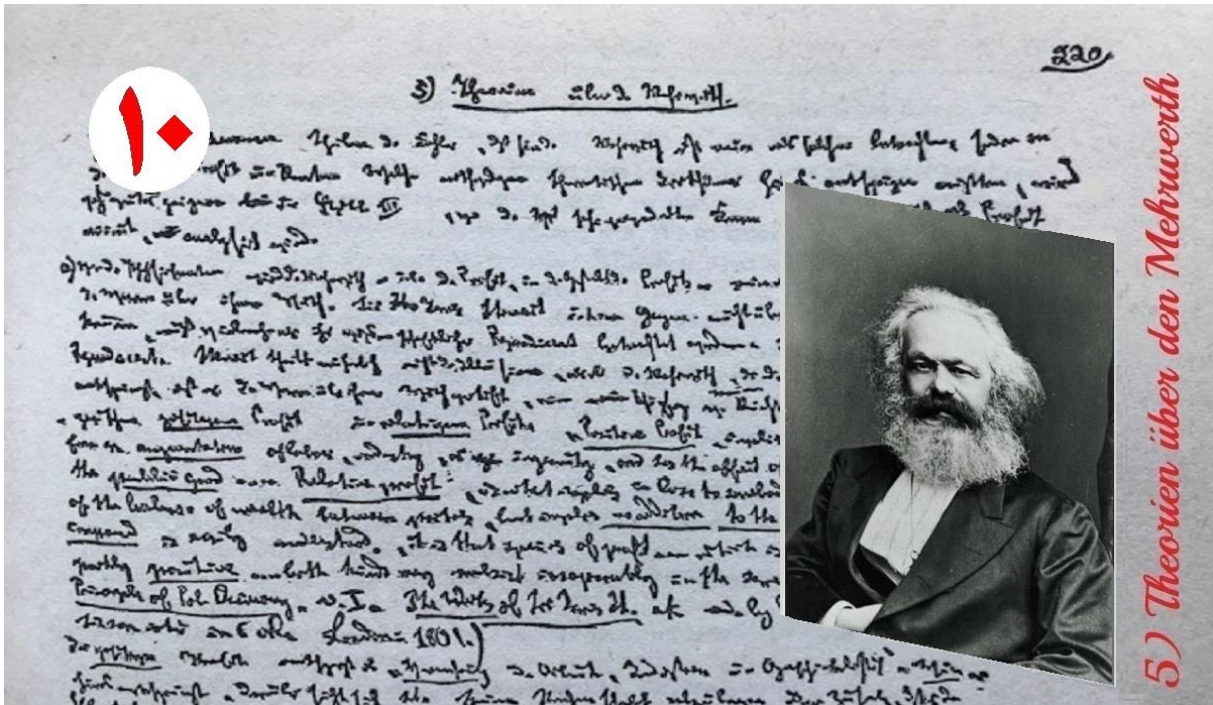
(جلد اول)

دستنوشته‌های ۱۸۶۱-۱۸۶۳

(ترجمه‌ی فارسی - پاره‌ی ۱۰)

کارل مارکس

ترجمه‌ی: کمال خسروی



فروردین ۱۴۰۰

۴ - به ابتدال کشاندن اقتصاد سیاسی بورژوازی

در تعریف کار مولد

آنچه جدل نظری علیه تمایز آ. اسمیت بین کار مولد و نامولد به طور اخص را برجسته کرد، اوضاع و احوالی است که شرحش را در ادامه می‌آوریم؛ البته این جدل **عمدتاً** به خدایگانانی دون پایه (معروف‌ترین‌شان: استورس) محدود بود، به کسانی که در میان‌شان هیچ اقتصاددان |۳۱۵| مهمی را نمی‌توان یافت که بتوان گفت در قلمرو اقتصاد سیاسی کشف و اختراعی کرده باشند؛ به وارونه، این جدل نشان افتخار استادانی درجه‌ی دوم بود، به‌ویژه گرده‌برداران و ملخص‌نویسان ملامکتی، ناشی‌گران متملق و به ابتدال کشاندگان بحث در این حوزه.

«**نخست** این‌که در پی این جدل، برای توده‌ی بزرگی از کارگران باصطلاح «عالی‌رتبه‌تر» — مانند مقامات دولتی و ارتشی، هنرمندان چیره‌دست، پزشکان، کشیشان، قاضیان، وکلا و افرادی این‌چنین — که بخش بزرگی از آن‌ها نه فقط مولد نیستند، بلکه اساساً ویران‌گرند، اما بخش بسیار بزرگی از ثروت «مادی» را گاه از طریق فروش کالاهای «غیرمادی»‌شان، گاه از مجرای تحمیل قهرآمیز آن‌ها به دیگران، به تصرف درمی‌آورند، به هیچ‌روی خوشایند نبود **به لحاظ اقتصادی** در طبقه‌ای قرار گیرند که اعضای دیگرش ملیحکان و خدمتکاران خانگی‌اند و صرفاً در زمره‌ی کسانی دیده شوند که ریزه‌خواران و انگل‌های سفره‌ی تولیدکنندگان واقعی (یا بهتر بگوییم عاملان تولید) به‌شمار می‌آیند. چنین جایگاهی عبارت بود از تقدس‌زدایی‌ای عجیب به‌ویژه از نقش‌هایی که تا آن‌زمان در هاله‌ای از تقدس پیچیده بودند و از تعظیم و تکریمی خرافاتی برخوردار می‌شدند. اقتصاد سیاسی در دوران کلاسیک، سراسر همانند با خود بورژوازی در دوران آغازینش، رفتاری سخت‌گیرانه و نقادانه نسبت به دستگاه دولتی داشت. در دوران پسین‌تر، اقتصاد سیاسی وجود این دستگاه دولتی را می‌پذیرد — و عملاً نیز نشان می‌دهد — و از این تجربه می‌آموزد که ضرورت وجود ترکیباتی میراثی در جامعه، که مرکب از این طبقات گاه کاملاً نامولد است، از درون خود سازمان و ساز و کار دستگاه دولتی منشاء می‌گیرد و رشد می‌یابد.

مادام که آن «کارگران نامولد» موادی قابل استفاده یا تلذذ تولید نمی‌کنند و خرید «کار» آن‌ها کاملاً به نوع و شیوه‌ای وابسته است که عامل تولید مایل است کارمزد یا سودش را خرج کند، — «یا» تا آن‌جا که آن‌ها به واسطه‌ی اختلالات جسمی افراد (مانند پزشکان) یا ضعف‌های روحی‌شان (مانند کشیشان) یا به دلیل کشاکش میان منافع شخصی و منافع ملی (مانند کارمندان دولتی، همهی وکلا، مأموران انتظامی، سربازان) مورد نیاز واقع می‌شوند یا خود چنین نیازی را پدید می‌آورند — به دیده‌ی آ. اسمیت، و نیز خود سرمایه‌داران صنعتی و طبقه‌ی کارگر، هم‌چون برج‌های تولید پدیدار می‌شوند، برج‌هایی که از همین‌رو باید به کم‌ترین و ضروری‌ترین سطح ممکن تقلیل یابند و تا سرحد امکان به ارزان‌ترین وجهی قابل تولید و تأمین باشند. جامعه‌ی بورژوازی همه‌ی آن‌چه را که در شکل فئودالی یا استبدادی‌اش با آن جنگیده است دوباره در شکل مختص به خود «جامعه‌ی بورژوازی» تولید می‌کند. بنابراین در وهله‌ی نخست می‌کوشند برای این آغالش‌گران و اخاذان جامعه، به‌ویژه آن دسته از آن‌ها که به رسته‌های والامقام تعلق دارند، اما حتی برای بخش صرفاً انگلی این «کارگران نامولد»، کسب و کار و وظیفه‌ای را به لحاظ نظری بازسازی کنند یا دعاوی **اغراق‌آمیز خاصنامه‌ی** بخش چشم‌پوشی ناپذیر آن‌ها را به اثبات برسانند. این، در حقیقت اعلام رسمی **وابستگی** طبقات ایدئولوژیک به سرمایه‌داران بود.

دوم، اما بخشی از عوامل تولید (خود تولید مادی) نیز گاه از سوی این اقتصاددانان و گاه از جانب اقتصاددانانی دیگر به‌مثابه «عامل» نامولد» تلقی شدند. مثلاً مالکان زمین، که از دید برخی اقتصاددانان مدافع **سرمایه‌ی اقتصاد** صنعتی (مانند ریکاردو) «نامولد» بودند. برخی دیگر (مانند کری) تجارت‌پیشه‌گان واقعی را «کارگران نامولد» می‌دانستند. حتی گروه سومی نیز بودند که خود «سرمایه‌داران» را «نامولد» تلقی می‌کردند یا می‌خواستند دست‌کم ادعاها و خواسته‌های آن‌ها را در عطف به «تصرف» ثروت مادی، به «کارمزد»، یعنی به سطح مزد یک «کارگر مولد» کاهش دهند. به‌نظر می‌آمد که بسیاری از کارگران فکری نیز در شمول همین تردیدها قرار گیرند. بنابراین زمانش رسیده بود که سازشی صورت بگیرد و «مولدبودن» یا «بارآوری» طبقاتی که مستقیماً در زمره‌ی عوامل تولید مادی به‌شمار نمی‌آمدند، به رسمیت شناخته شوند. زمان از این دست‌گرفتن و از آن دست‌دادن رسیده بود، و همان‌گونه که در کتاب «**فسانه‌ی زنبورها**»^۱ نشان داده شده است، از منظری «مولد» و اقتصادی نیز، جهان بورژوازی با همه‌ی «کارگران نامولد»ش، بهترین جهان‌هاست؛ افزون بر این، «کارگران نامولد» نیز به‌نوبه‌ی خود ملاحظاتی انتقادی پیرامون مولدبودن طبقاتی طرح کردند که اساساً «برای خوردن ثمره‌ی

^۱ ماندویل؛ «**فسانه‌ی زنبورها** ...»، چاپ اول ۱۷۰۵. (م - آ، [۱۶۱])

دیگران زاده شده‌اند؛^۱ یا درباره‌ی عاملان تولیدی مانند مالکان زمین که سراسر بیکاره‌اند. بنابراین، **بیکاره‌ها و انگل‌های‌شان** می‌بایست جا و مکان‌شان را در این بهترین نظم جهانی می‌یافتند.

سوم: به همان‌سان که سلطه‌ی سرمایه تکامل می‌یافت و به‌واقع همه‌ی سپهرهای تولیدی که مستقیماً با آفرینش ثروت مادی سر و کار نداشتند به سرمایه وابسته می‌شدند — به‌ویژه از زمانی که علوم مثبت (علوم طبیعی) به‌مثابه ابزار تولید مادی به‌خدمت درآمدند — | ۳۱۶ | آغالش‌گرانِ دون‌پایه‌ی چاپلوس در قلمرو اقتصاد سیاسی به این باور رسیدند که برای تکریم و تجلیل هر سپهری از کار و کنش باید توجیه کنند که این سپهر «در پیوند با» تولید ثروت مادی — یا وسیله‌ای برای تولید ثروت مادی — است و هر کسی را که عامل چنین کاری است به این نشان مفتخر کردند که او در معنای «نخست»، «کارگر مولد» است، همانا کارگری است که در خدمت سرمایه کار می‌کند و به این یا آن شیوه برای غنای بیش‌تر سرمایه مفید است؛ و این قبیل سخنان.

بنابراین باید آدم‌هایی مانند مالتوس را مرجح دانست که به صراحت از ضرورت و مفیدبودن «کارگران **نامولد**» و ریزه‌خواران تمام‌عیار دفاع کردند.

۵ - هواداران برداشت اسمیتی از کار مولد.

پیرامون تاریخ موضوع بحث]

[الف] ریکاردو و سیسموندی - هواداران نخستین تبیین اسمیت

برای کار مولد]

پرداختن به یاهوهای گارنیه (مترجم اثر اسمیت)، عالیجناب لادردیل، بروهام، سه، استورش، و بعد از آن‌ها، سینیور، رُسی و دیگران — درباره‌ی این موضوع — به زحمتش نمی‌ارزد. فقط به برخی گفتاوردها اشاره می‌شود که سرشت‌نما هستند.

^۱ هوراس؛ **نامه‌ها**، کتاب اول، نامه‌ی دوم، ص ۲۷. (م - آ، [۶۲])

اما پیش از آن‌ها، گفتاوردی از ریکاردو که در آن ثابت می‌کند که اگر صاحب ارزش اضافی (سود، رانت زمین)، آن را خودش بخورد و خرج «کارگران نامولد» (مثلاً خدمتکاران خانگی) کند، بسیار بیش‌تر به نفع «کارگران مولد» است تا این که او این اضافه ارزش را خرج خرید محصولات تجملی‌ای که به وسیله‌ی «کارگران مولد» تولید شده است، بکند.

{سیسموندی: «در» **«اصول تازه...»**، جلد ۱، ص ۱۴۸، تبیین درست اسمیت از تمایز مذکور را می‌پذیرد (همان‌گونه که این پذیرش نزد ریکاردو نیز کاملاً بدیهی است): تمایز واقعی بین طبقات مولد و نامولد این است که:

«یکی کارش را همیشه در ازای سرمایه‌ی یک کشور مبادله می‌کند؛ دیگری همیشه در ازای بخشی از درآمد ملی.»

سیسموندی — بازهم به پیروی از اسمیت — درباره‌ی ارزش اضافی:

«هرچند کارگر چیزی به مراتب بیش‌تر از آن‌چه هزینه‌ی کار روزانه اوست به‌وجود آورده است، بسیار نادر است که پس از تقسیم حاصل کار، با صاحب زمین و سرمایه‌دار، پشیزی بیش‌تر از آن‌چه به‌ناچار ضروری است، نصیب او شود.» (سیسموندی، جلد ۱، «اصول تازه»، ص ۸۷).

ریکاردو می‌گوید:

«اگر صاحب زمین یا سرمایه‌داری درآمدش را به سیاق یک بارون قرون وسطایی خرج کند، یعنی به‌جای خرید جامه‌های گران‌قیمت یا اسباب و اثاثیه‌ی بهتری برای آرایش خانه، کالسکه‌ها، اسب‌ها یا کالاهای تجملی دیگر، آن را صرف تأمین مخارج زندگی شمار بزرگی از پیروان و خدمتکاران خانگی کند، آن‌گاه امکان برای کارهای بسیار بیش‌تری فراهم کرده است. در هر دو حالت، درآمد خالص با درآمد ناخالص برابر است، اما در حالت اول درآمد صرف خرید کالاهای گوناگون می‌شود. اگر درآمد من ۱۰.۰۰۰ پوند باشد، آن‌گاه چه در ازایش جامه‌ها یا اثاثیه‌ی گران‌قیمت بخرم چه مقدار فراوانی مواد غذایی یا لباس با همان مقدار ارزش، موجب به‌کاررفتن مقدار تقریباً برابری کار مولد شده‌ام. اما اگر درآمدم را صرف خرید کالایی از نوع نخست کنم، از این طریق موجب اشتغال کار بیش‌تری نشده‌ام؛ در این حالت لباس‌ها و اثاثیه‌ام موجب خوشحالی می‌شوند و قضیه همین‌جا خاتمه می‌یابد. اما اگر من درآمدم را صرف خرید مواد غذایی و لباس کنم با این تمایل که از این طریق خدمتکاران خانگی بیش‌تری را به‌کار بگیرم، آن‌گاه همه‌ی کسانی که من می‌توانم با درآمد ۱۰.۰۰۰ پوندی‌ام یا با مواد غذایی و لباس‌های خریداری‌شده

توسط این مبلغ به اشتغال درآورم، **تقاضای پیشین برای کار افزایش می‌یابد** و نهایتاً افزایش «در ارزش اضافی» صورت می‌گیرد، زیرا من این شیوه از صرف درآمد را برگزیده‌ام. بنابراین از آن جا که کارگران به **تقاضای کار** علاقمندند، آشکارا باید آرزومند آن باشند که سهم حتی‌الامکان بیش‌تری از درآمد از خرج‌شدن برای کالاهای تجملی کسر شود، تا بتواند برای تأمین معاش خدمتکاران خانگی صرف شود.» (ریکاردو، «اصول...»، ویراست سوم، ۱۸۲۱، ص ۴۷۵، ۴۷۶).

[ب - تلاش‌های آغازین

برای تمایزگذاری بین کار مولد و نامولد

(داونان،^۱ پتی^۲)

داونان از آمارشناسی قدیمی «به‌نام» گرگوری کینگ سیاهه‌ای را نقل می‌کند با عنوان «دیسه‌نمای درآمد و خرج چند خانواده‌ی انگلیسی، محاسبه‌شده برای سال ۱۶۸۸». این نوآموز، کینگ، در این جا سراسر کلیه‌ی مردم را به دو طبقه‌ی عمده تقسیم می‌کند: «طبقه‌ی» **افزایش‌دهنده‌ی** ثروت قلمرو پادشاهی شامل ۲۶۷۵.۵۲۰ نفر» و «طبقه‌ی» **کاهش‌دهنده‌ی** ثروت قلمرو پادشاهی شامل ۲.۸۲۵.۰۰۰ نفر؛ یعنی اولی «مولد» است، دومی «نامولد»؛ طبقه‌ی **مولد** مرکب است از لردها، بارون‌ها، شوالیه‌ها، نجیب‌زادگان، جنتلمن‌ها، صاحبان پست و مقام درباری، تاجران تجارت دریایی، حقوق‌دانان، روحانیان، صاحبان زمین، اجاره‌داران، اشخاص شاغل به امور هنری آزاد و علوم، خواربارفروشان، پیشه‌وران، افزارمندان، دریاداران، افسران ارتش. در مقابل، طبقه‌ی «**نامولد**» مرکب است از: ملوانان، کارگران و خدمتکاران (منظور کارگران کشاورزی و کارگران روزمزد مانوفاکتور است)، خرده‌دهقانان (که $\frac{1}{5}$ کل جمعیت انگلیس در زمان داوانان را تشکیل می‌دادند)، |۳۱۷| سربازان دون‌پایه، تهیدستان، کولی‌ها، دزدان، گدایان و کلیه‌ی ولگردان. داوانان این سلسله‌مراتب کینگ نوآموز را این‌گونه توضیح می‌دهد:

¹ D'Avenant

² Petty

«منظورش این است که نخستین طبقه از مردم معاش خود را از زمین، از صنعت و هنر و کار و کسب تأمین می‌کند و سالانه چیزی بر سرمایه‌ی ملی می‌افزاید؛ علاوه بر این، سالانه از مازادش سهمی نیز برای تأمین معاش دیگران ادا می‌کند. از دومین طبقه‌ی مردم، بخشی از راه کار خود، اما بقیه‌ی اعضا، مانند زنان و کودکان اینان، به خرج بقیه تغذیه می‌شوند؛ و این، باری است سالانه بر دوش مردم، زیرا آن‌ها سالانه چیزی بیش‌تر از آن‌چه بر اندوخته‌ی کشور بیافزایند، مصرف می‌کنند.» (داونان، «جستاری پیرامون روشی علمی برای تبدیل مردم به برندگان تراز تجاری»، لندن 1699، ص ۲۳ و ص ۵۰).

در ضمن، بخش ذیل از گفته‌ی داونان هم‌سرشتی اندکی با تصورات مرکانتیلیست‌ها از ارزش اضافی ندارد.

«صدور محصولات ما باید انگلستان را ثروتمند کند؛ برای آن‌که در تراز تجاری برنده باشیم، باید محصولات خود را صادر کنیم؛ با این کار چیزهای خارجی را که برای مصرف‌مان ضروری هستند می‌خریم، اما از این طریق **مازادی** هم برایمان برجای می‌ماند، یا در قالب فلزهای بهادار یا به صورت کالاهایی که می‌توانیم آن‌ها را به کشورهای دیگر بفروشیم؛ این **مازاد سودی است که یک کشور از تجارت می‌برد** و بزرگی و کوچکی‌اش بستگی دارد به کارایی و بارآوری طبیعی مردم صادرکننده» (کارایی و بارآوری‌ای که هلندی‌ها دارند، اما انگلیسی‌ها ندارند - همان‌جا، ص ۴۶، ۴۷) «یا به قیمت پائین کار و کالاهای مانوفاکتوری‌ای که به این مردم رخصت می‌دهد که کالاها را ارزان و با قیمتی بفروشند که در بازارهای بیگانه، قیمت دیگری نمی‌تواند روی دست آن‌ها بزند.» (داونان، همان‌جا، ص ۴۵، ۴۶).

{«در جریان مصرف چیزی در داخل کشور، یک نفر فقط همان چیزی را می‌بازد که دیگری برده است و از این راه کشور به‌طور کلی ذره‌ای ثروتمندتر نشده است؛ اما همه‌ی آن‌چه در خارج مصرف می‌شود، سودی است آشکار و مطمئن.»} («در جستاری پیرامون تجارت هند شرقی...»، لندن ۱۶۹۷، [ص ۳۱])

{قطعه‌ی زیر که به **ضمیمه‌ی** نوشته‌ی داونان منتشر شده و او می‌کوشد از آن دفاع کند،^۱ همان متنی نیست که مک کلاک زیر عنوان «ملاحظات پیرامون تجارت هند شرقی»، ۱۷۰۱ آورده است.

^۱ منظور نوشته‌ی داونان (D'Avenant) زیر عنوان «گفتارهایی پیرامون درآمد عمومی و پیرامون تجارت انگلستان» است که با نام مستعار انتشار یافت؛ بخش دوم، لندن ۱۶۹۸. این نوشته ضمیمه‌ی جزوه‌ی داونان زیر عنوان «جستاری پیرامون تجارت هند شرقی» است که یکسال پیش از آن انتشار یافته بود. این عبارت عیناً مطابق است با آن‌چه مارکس

همچنین این مرکانتیلیست‌ها را نباید آن‌قدر ابله تصور کنیم که بعدها از سوی هواداران یا وه‌سرای تجارت آزاد جلوه داده می‌شدند. **داونان** در جلد دوم اثرش «گفتمانی پیرامون درآمد عمومی، و درباره‌ی تجارت انگلستان...»، لندن ۱۶۹۸، از جمله می‌نویسد:

«طلا و نقره در حقیقت معیار تجارت‌اند، اما سرچشمه و خاستگاه آن‌ها در همه‌ی کشورها محصولات طبیعی و مصنوعی کشور است؛ یعنی آن‌چه کشور یا کار و صنعتش تولید می‌کند. و این نیز حقیقت دارد که کشوری که **از** جمعیتی پرشمار، صنعت‌کار، کارآزموده در تجارت و ماهر در دریانوردی برخوردار است تحت شرایط معینی هر نوع پول را از دست بدهد؛ اما کشوری با بندرهای مجهز، با زمینی حاصل‌خیز برای محصولات گوناگون می‌تواند دست به تجارت بزند و به‌زودی مقدار معتناهی از نقره و طلا به‌چنگ آورد. چنان‌که می‌توان گفت ثروت واقعی و مؤثر یک کشور، محصول داخلی و بومی آن است.» (همان‌جا، ص ۱۵). «طلا و نقره بسا بسیار به‌دورند از آن‌که تنها چیزهایی باشند که شایسته‌ی نام گنج یا ثروت کشورند؛ طلا در اساس چیزی بیش‌تر از خُرده‌پولی برای محاسبه نیست که انسان‌ها در تجارت‌شان به کاربردش عادت کرده‌اند.» (همان‌جا، ص ۱۶). «منظور ما از ثروت آن چیزی است که حاکمان و توده‌ی عظیم مردم‌شان را در وفور، رفاه و امنیت نگه‌می‌دارد؛ هم‌چنین، گنج آن است که به چیزی برای استفاده و مصرف انسان‌ها بدل شده و در اِزای طلا و نقره برای ساختمان‌ها و بهبود اوضاع کشور صرف شده است؛ هم‌چنین چیزهای دیگر نیز که در اِزای این فلزها **قابل مبادله‌اند**، مانند میوه‌ها و محصولات زمین، کالاهای مانوفاکتور یا کالاهای خارجی یا ذخائر کشتی‌ها. آری، حتی اجناس فاسدشونده می‌توانند به‌مثابه ثروت یک کشور تلقی شوند، اگر **قابل تبدیل**، هرچند نه **قابل مبادله**، به طلا و نقره باشند؛ و ما این‌ها را نه فقط به‌مثابه ثروتی «در مبادله» بین افراد، بلکه کشوری با کشور دیگر به‌شمار می‌آوریم.» (همان‌جا، ص ۶۰). «توده‌ی عام مردم معده‌ای است در بدن دولت. این معده» در اسپانیا به اندازه‌ی کافی پول نبلعید! | ۳۱۸ |، هضمش هم نکرد ... «تجارت و مانوفاکتور تنها واسطه‌ای هستند که از طریق آن‌ها می‌تواند چنین هضم و توزیعی از طلا و نقره برای تغذیه‌ی بدن دولت صورت پذیرد.» (همان‌جا، ص ۶۲، ۶۳).

نزد پتی این‌ها نیز در شمار **کارگران مولدند** (با این تفاوت که او سربازان را نیز ضمیمه می‌کند):

در دفتر گزین‌برداری‌هایش، جایی که همه‌ی گفتاوردها از داوانان از آن‌جا برگرفته شده‌اند، درباره‌ی او می‌گوید. (روی جلد این دفتر یادداشت دستنویس مارکس است: «منچستر، ژوئیه ۱۸۴۵») (م - آ، [۶۳])

«برزگران، دریانوردان، سربازان، افزارمندان و تجارت‌پیشه‌گان ستون‌های حقیقی هر مجتمع انسانی‌اند؛ همه‌ی شغل‌ها و حرفه‌های مهم دیگر از ضعف‌ها و خطاهای این افراد منشاء گرفته‌اند؛ یک دریانورد به‌تنهایی سه شغل از این چهارتاست» (کشتی‌ران، تاجر، سرباز) [پتی]، «محاسبات سیاسی...»، لندن ۱۶۹۹، ص ۱۷۷. «کار دریانورد و بار کشتی همیشه و بنا بر سرشتش کالایی صادراتی است و **مازادش** نسبت به واردات، پول را به داخل کشور سرازیر می‌کند.» (همان‌جا، ص ۱۷۹).

پتی بنا بر اقتضاء بار دیگر به مزیت‌های تقسیم کار می‌پردازد:

«آن‌ها که سررشته‌ی تجارت دریایی در دست‌شان است می‌توانند با بار ارزان‌تر سود بیش‌تری به‌دست آورند از کسانی که بار کشتی‌شان بزرگ‌تر (و گران‌تر) است؛ زیرا، همان‌گونه که لباس ارزان‌تر تمام می‌شود، اگر یکی این کار و دیگری کار دیگری بکند، همان‌گونه هم می‌توانند آن‌ها که بر تجارت دریایی فرمان می‌رانند، انواع گوناگونی از کشتی‌ها را برای هدف‌های گوناگون بسازند، مثلاً کشتی برای دریا، برای رودها و آبراه‌ها، کشتی‌های تجاری و جنگی و غیره؛ و این دلیل اصلی ارزان‌تر بودن بار [هلندی‌ها] در مقایسه با همسایگان آن‌هاست، زیرا آن‌ها می‌توانند برای هر شاخه‌ی جداگانه از تجارت، نوع ویژه‌ای از کشتی را در اختیار بگذارند.» (همان‌جا، ص ۱۷۹، ۱۸۰).

و در این‌جا، نزد پتی حتی دیدگاهی کاملاً آ. اسمیتی نمودار می‌شود؛ جایی که می‌گوید:

اگر از صاحبان صنعت مالیات بگیری تا به کسانی بدهی که اساساً به آن نوع کاری مشغولند که «چیزی **مادی** یا چیزی که اساساً فایده و ارزشی برای **مجتمع زندگی انسانی** تولید نمی‌کند، در این صورت ثروت ملی کاهش می‌یابد؛ مگر آن‌که چنان اشتغالاتی باشند که در خدمت استراحت و تازه‌سازی روح «کارکنان» هستند و اگر بجا و در حد معتدل صورت پذیرند انسان‌ها را به چیزهایی قادر و مایل می‌کنند که به خودی‌خود مهم‌ترند.» (همان‌جا، ص ۱۹۸). «پس از محاسبه‌ی این که چه تعداد از مردم برای **تولید کار** صنعتی ضرورت دارند، بقیه می‌توانند به‌طور گسترده و بی آن که خسارتی به‌بار آید به کار در خدمت زندگی جمعی بپردازند، آن‌هم در هنرها و اعمالی که در خدمت تفنن و زیباسازی هستند و **مهم‌ترین کار در این میان، پیشرفت در شناخت طبیعت است.**» (همان‌جا، ص ۱۹۹). «از راه مانوفاکتور

سود بیش‌تری به‌دست خواهد آمد تا از راه کشاورزی و از راه تجارت، بیش‌تر از مانوفاکتور.» (همان‌جا، ص ۱۷۲). «هر دریانوردی به سه برزگر می‌ارزد.» (ص ۱۷۸).^۱

[VIII-346]

پتی، ارزش اضافی. در قطعه‌ای از نوشته‌ی پتی می‌توان گرده‌ای از سرشت **ارزش اضافی** را دید، هرچند او به ارزش اضافی فقط در شکل رانت زمین می‌پردازد. به‌خصوص وقتی قطعه‌ی مذکور با قطعه‌ی زیر در نظر گرفته شوند، یعنی جایی که او ارزش نسبی نقره و غله را از طریق مقادیری نسبی از آن‌ها تعیین می‌کند که می‌توانند در زمان کار واحدی تولید شوند.

«اگر کسی بتواند یک اُنس نقره را از دل خاک پرو در همان مدت‌زمانی به لندن بیاورد که برای تولید یک بوشل غله لازم است، آن‌گاه یکی از این دو «یعنی نقره» قیمت طبیعی دیگری «یعنی غله» است؛ اینک به‌فرض ثابت باقی‌ماندن همه‌ی بقیه‌ی شرایط، اگر همان کس بتواند از طریق کشف و استخراج معادن **تازه و** بارآورتر، با همان مقدار کار و هزینه بجای یک اُنس، دو اُنس نقره به‌دست آورد، آن‌گاه غله با قیمت هر بوشل ۱۰ شلینگ به‌همان ارزانی است که قبلاً هر بوشل ۵ شلینگ بود.» «اگر صد نفر طی ده سال به کار کشت غله گمارده شوند و همین تعداد افراد در همان مدت‌زمان به کار استخراج نقره، آن‌گاه به‌نظر من محصول خالص نقره برابر قیمت کل محصول خالص غله خواهد بود و هر بخش از یکی از آن‌ها، قیمت بخش برابری از دیگری را می‌سازد.» «اگر کاری را که طی زمانی معین از صد نفر برمی‌آید، در طی همان زمان دویست کشاورز انجام دهند، غله دوبرابر گران‌تر خواهد بود.» («پیرامون مالیات‌ها و عوارض»، ۱۶۶۲) (ویرایش ۱۶۷۹، ص ۳۱، ۲۴، ۶۷).

قطعه‌هایی که به‌عنوان نقطه‌ی رجوع به آن‌ها اشاره کردم، از این‌قرارند:

«آن‌گاه که کسب و کار و هنرهای زیبا رشد می‌کنند، کار کشاورزی باید پس بنشیند، یا باید درآمد کار کشاورزان افزایش یابد و **در اثر آن** باید اجاره‌های زمین نزول کنند.» (ص ۱۹۳). «آن‌گاه که در انگلستان کسب و کار و مانوفاکتور رشد کرده‌اند ... اگر در مقایسه با گذشته بخش بزرگ‌تری از مردم به این کارها مشغول شوند و اگر قیمت غله امروز بالاتر از گذشته نیست، زیرا در آن‌زمان تعداد بیش‌تری به

^۱ «این‌جا صفحه‌ی ۳۱۸ دفتر هفتم به‌پایان می‌رسد. ویراست **MEW** پیش از ادامه‌ی صفحه‌ی ۳۱۹ این دفتر، گفتاوردهایی را که مستقیماً به این موضوع مربوطند و در صفحات ۳۴۷ و ۳۶۴ از دفتر هشتم آمده‌اند، نقل کرده است. ما نیز این‌جا از ویراست **MEW** پیروی کرده‌ایم. ویراست مگا، آن‌ها را در همان صفحات آورده است.» (م. فا)

کشاورزی و تعداد کمتری به تجارت و کارهای تولیدی اشتغال داشتند، بنابراین باید دست کم به همین دلیل ... اجاره‌ی زمین‌ها سقوط کنند: مثلاً اگر فرض کنیم قیمت گندم هر بوشل ۵ شلینگ یا ۶۰ پنی باشد، و اگر اجاره‌ی زمین زیر کشت یک ثلث باشد، آن گاه از ۶۰ پنی ۲۰ پنی سهم زمین می‌شود و ۴۰ پنی سهم کشاورز؛ اما اگر مزد کشاورز به میزان $\frac{1}{3}$ افزایش یابد و از ۸ پنی به ۹ پنی در روز برسد، آن گاه سهم کشاورز از هر بوشل گندم از ۴۰ پنی به ۴۵ پنی می‌رسد و در اثر آن باید اجاره‌ی زمین از ۲۰ پنی به ۱۵ پنی نزول کند، زیرا فرض ما بر این است که قیمت گندم **تغییری نمی‌کند** و حتی بیش‌تر به این دلیل که **ما نمی‌توانیم قیمتش را بالا ببریم**، زیرا اگر به چنین تلاشی دست بزنیم، |۳۴۷| آن گاه باید غله از خارج به انگلستان (و به هلند) آورده شود، یعنی از مناطقی که در آن‌ها شرایط تولید کشاورزی تغییری نکرده است.» («محاسبات سیاسی»، چاپ لندن ۱۶۹۹، ص ۱۹۳، ۱۹۴). ||VIII-347||

|VIII-364| پتی. پیرامون قطعه‌ی نقل قول شده‌ی فوق، گزینه‌های زیر در پی می‌آیند، جایی که از دید او رانت به‌طور اعم یک ارزش اضافی یا محصول خالص است:

«فرض کنیم مردی با دستان خود بر پهنه‌ی معینی از زمین غله کشت کرده است، یعنی بذر را پاشیده، درو کرده، محصول را برداشته، باد داده و دانه را از کاه جدا کرده است، در یک کلام، همه‌ی کارهایی را که در کشت و ذرع ضروری است به‌تنهایی انجام داده است. من مدعی‌ام — اگر او بذر را و همه‌ی آن‌چه را او شخصاً مصرف کرده یا در ازای لباس و نیازهای طبیعی دیگرش مبادله کرده و به دیگران داده است، از محصول کسر کند — آن‌چه از غله باقی می‌ماند، رانت واقعی زمین برای این سال است؛ و **میانگین** محصول هفت سال، یا شماری از سال‌ها که شامل چرخه‌های کشت و برداشت خوب و بد است، معرف رانت متعارف زمینی است که با غله کشت شده است. اما پرسش دیگر و خویشاوند با این پرسش این است: این غله، این رانت، هم‌ارز چقدر پول است؟ پاسخ من این است که ارزش این رانت برابر است با ارزش دست‌آورد نهایی کسی که **بهترین وقت ممکن** را صرف رفتن به معدن می‌کند، فلز استخراج می‌کند، می‌شوید، از آن سکه ضرب می‌کند، تا آن‌را به‌جایی بیاورد که فرد نخست غله کاشته و برداشت کرده است. مبلغی که برای این فرد دوم، پس از کسر همه‌ی هزینه‌هایش باقی می‌ماند به‌لحاظ ارزش

کاملاً برابر است با مقداری غله که برای فرد برزگر باقی مانده است.» («رساله درباره‌ی مالیات‌ها»^۱، ص ۲۳، ۲۴) {پایان گفتاورد از دفتر هشتم، ص ۳۶۴}.

[ج] جان استوارت میل:

هواداران دومین تبیین اسمیت برای کار مولد

| ۳۱۸ | آقای جی. اس. میل در «جستارهایی پیرامون برخی پرسش‌های طرح‌نشده‌ی اقتصاد سیاسی»، لندن ۱۸۴۴، نیز خود را به رنج و عذاب پرداختن به موضوع کار مولد و نامولد دچار کرده است؛ در این رساله در واقع چیزی افزون بر (دومین) تبیین اسمیتی نیامده است، جز این که کارهای تولیدکننده‌ی خود توانایی کار نیز مولدند.

«**منابع مصرف و تلذذ** می‌توانند انباشت و انباشته شوند؛ اما نه خود مصرف و تلذذ. ثروت یک کشور عبارت است از مجموع کل منابع مصرف و تلذذ گنجیده در این کشور، چه منابع مادی و چه غیرمادی؛ و کار **یا تلاشی** را که می‌کوشد این منابع پایدار را افزون یا حفظ کند، باید «کار» **مولد** نامید؛ (همان‌جا، ص ۸۲). «آن چه ماشین‌ساز یا ریسنده، به‌هنگام آموختن اباطیل حرفه‌اش، مصرف می‌کند به‌گونه‌ای مولد مصرف شده است، یعنی مصرفش نه تلاشی در راه کاهش این منابع پایدار مصرف و تلذذ در کشور، بلکه در راستای افزایش آن‌هاست، زیرا موجب نوآفرینی این منابع می‌شود و این منبع نوآفریده دست‌آوردی است به‌مراتب بزرگ‌تر از آن چه جبران‌کننده‌ی آن مصرف است.» (همان‌جا، ص ۸۳).

اینک می‌خواهیم به اختصار به واری این فرمایشات بر علیه دیدگاه اسمیت پیرامون کار مولد و نامولد بپردازیم.

^۱ ویلیام پتی؛ «رساله‌ای پیرامون مالیات‌ها و عوارض...». مارکس در این‌جا از کتاب چارلز گانبل زیر عنوان «درباره‌ی نظام اقتصاد سیاسی...»، جلد دوم، پاریس ۱۸۲۱، صفحه ۳۶/۳۷، از ترجمه‌ی فرانسوی کتاب گانبل نقل می‌کند. متن ترجمه‌ی فرانسوی این بخش از کتاب تا اندازه‌ای با متن اصلی انگلیسی، که مارکس در دفتر بیست و دوم دست‌نوشته‌ها آورده است، متفاوت است. (م - آ، [۶۴])

[۶ -] ژرمن گارنیه

| ۳۱۹ | در یادداشت‌هایی پیرامون ترجمه‌ی اثر اسمیت، «ثروت ملل» (پاریس ۱۸۰۲)، جلد پنجم.
گارنیه در مبحث «کار مولد» عمیقاً با دیدگاه فیزیوکرات‌ها توافق دارد، فقط اندکی آن را تخفیف می‌دهد.
او به مبارزه با این دیدگاه اسمیتی برمی‌خیزد که:
«کار مولد ... آن کاری است که ... در یک شیء تحقق می‌یابد، آنی که، رد پای از فعالیتش برجای می‌نهد
و محصولش می‌تواند برابریستای خرید یا مبادله باشد.» (همان‌جا، جلد پنجم، ص ۱۶۹).^۱

[الف] درهم‌ریختن کاری که در ازای سرمایه مبادله می‌شود

با کاری که در ازای درآمد مبادله می‌شود.

دستگاه مفهومی نادرست جایگزینی کل سرمایه

با درآمد مصرف‌کنندگان]

^۱ پس از این گفتاورد از گارنیه در دستنویس گریزی طولانی به جان استوارت میل (از صفحه‌ی ۳۱۹ تا صفحه‌ی ۳۴۵ دستنویس)، اشاره‌ای کوتاه به مالتوس (ص ۳۴۵/۳۴۶) و نگاهی کوتاه به پتی (۳۴۶/۳۴۷) وجود دارد. گریز به جان استوارت میل با این عبارت آغاز می‌شود: «پیش از پرداختن به گارنیه، اشاره‌هایی پراکنده به گفتاورد بالا از میل **جونور**. آن‌چه این‌جا گفته شده در حقیقت متعلق است به بخشی که پس از این خواهد آمد و در آن به نظریه‌ی ارزش اضافی ریکاردویی می‌پردازیم؛ بنابراین متعلق به این‌جا نیست چون ما هنوز درباره‌ی اسمیت سخن می‌گوییم.» در فهرست دفتر چهاردهم و نیز در متن خود این دفتر بخش مربوط به جان استوارت میل در فصل «فروپاشی مکتب ریکاردو» آمده است. بنا بر همین دلایل بخش گریز به جان استوارت میل به همان فصل منتقل شده است که در مجلد سوم «تئوری‌هایی درباره‌ی ارزش اضافی» خواهد آمد.

اشاره‌ی کوتاه به مالتوس به فصل مربوط به مالتوس انتقال یافته و اشاره به پتی در ادامه آمده است. بعد از همه‌ی این گریزها و اشاره‌ها در دستنویس‌ها (دفتر هشتم، ص ۳۴۷) آمده است: «اینک به کار مولد و نامولد بازمی‌گردیم. گارنیه نگاه کنید به دفتر هفتم، ص ۳۱۹.» و از آن‌جا واکاوی دیدگاه‌های گارنیه پی گرفته شده است. (م - آ، [۶۵])

|VIII-347|^۱ (گارنیه، ژ) او دلایل گوناگونی علیه دیدگاه اسمیت اقامه می‌کند (گاه و به‌طور مکرر نسبت به کارهای اخیر).

«این تمایزگذاری نادرست است، زیرا معطوف به تمایزی است که وجود ندارد. در معنایی که نویسنده واژه‌ی **مولد** را به کار می‌برد، **هر کاری مولد است**. کار اعضای این دو طبقه، خواه این خواه آن، در لذتی، فراغتی و فایده‌ای که برای تقبل‌کننده‌ی هزینه‌اش دارد، به‌گونه‌ای هم‌سان^۱ مولد است؛ در غیراین‌صورت این کار، مزدی به‌چنگ نمی‌آورد.» [همان‌جا، ص ۱۷۱].

۱) به این ترتیب، کار مولد است، چون ارزشی مصرفی تولید می‌کند، و خود به‌فروش می‌رود و ارزشی مبادله‌ای دارد، پس خود کار هم کالا است. اما گارنیه در طرح و تشریح این نکته عمدتاً نمونه‌هایی را می‌آورد که در آن‌ها «کارگران نامولد» همان کاری را می‌کنند و همان ارزش مصرفی یا ارزش‌هایی مصرفی از همان سخی را تولید می‌کنند که «کارگران» مولد. مثلاً:

«خدمتکاری که در خدمت من است، بخاری‌ام را روشن می‌کند، آرایشم می‌کند، لباس‌ها و اثاثیه‌ام را می‌شوید و منظم نگه‌می‌دارد، غذایم را می‌پزد و غیره، دقیقاً همان خدمتی را انجام می‌دهد که رختشو یا سپیدگری که لباس‌های مشتریانش را می‌شوید و آراسته نگه‌می‌دارد؛ ... درست مانند صاحب میهمان‌خانه، آشپز یا خدمتکار رستوران که شغل‌شان این است برای مشتریان‌شان کسانی که نزد آن‌ها می‌خواهند غذا بخورند، غذایی فراهم کنند؛ مانند ریش‌تراش یا آرایش‌گری که خدمت مستقیمی انجام می‌دهند» (اما بخش بزرگی از این جوانان نزد آ. اسمیت نه به کارگران مولد تعلق دارند، نه به خدمتکاران)؛ نهایتاً بنا، سُفال‌چین، نجار، شیشه‌گر، اجاق‌ساز و غیره و بسیاری از کارگران ساختمانی که فراخوانده می‌شوند تا تعمیرات و ترمیماتی در ساختمان انجام دهند و درآمد سالانه‌شان به همان میزان از همین تعمیرات ساده و بازسازی‌ها تأمین می‌شود که از بنای ساختمان‌های تازه.» [همان‌جا، ص ۱۷۱، ۱۷۲].

آ. اسمیت در هیچ‌جای اثرش نمی‌گوید کاری که در یک شیء کمابیش پایدار تثبیت می‌شود، نمی‌تواند تعمیرات یا ساختن چیزی تازه باشد.)

^۱ (مارکس در ادامه‌ی صفحه‌ی ۳۱۸ دفتر هفتم و پیش از ادامه‌ی بررسی دیدگاه‌های مخالف اسمیت، به طرح دیدگاه‌های استوارت میل پرداخته است که بنا به اظهار خود او به فصل فروپاشی مکتب ریکاردو تعلق دارند. ویراست MEW این بخش را به همان قسمت (جلد سوم این ویراست: MEW 26.3) منتقل کرده است. ما نیز در ترجمه‌ی فارسی از این روال پیروی کرده‌ایم.) (م. فا)

«این نوع کار بیش‌تر عبارت از حفظ و ابقاء است تا تولید؛ هدفش کم‌تر این است که بر چیزهایی که روی آن‌ها کار می‌کند ارزشی بیافزاید و بیش‌تر این است که مانع زوال و تباهی‌شان بشود. همه‌ی کارگرانی که مشمول حوزه‌ی خدمتکاران می‌شوند، درواقع کسی را که برایش کار می‌کنند و مزدشان را از او می‌گیرند از انجام کارهایی که برای نگهداری اسباب و لوازمش لازم است، معاف می‌کنند.» [همان‌جا، ص ۱۷۲].

(بنابراین آن‌ها می‌توانند مانند ماشین‌هایی برای حفظ و ابقای ارزش، یا بهتر است بگوئیم ارزش‌های مصرفی، تلقی شوند. این موضع «معاف کردن» از کار از جانب **دستو دوتراسی**^۱ هم طرح می‌شود. بعد می‌بینیم. اما کار یک‌نفر از این طریق که دیگری را از انجام کار **نامولد** معاف می‌کند، مولد نمی‌شود. «این کار نامولد را» بالاخره یکی از این دو نفر انجام می‌دهد. بخشی از کار نامولد اسمیتی، اما فقط آن بخشی که برای مصرف چیزها مطلقاً ضروری است و باصطلاح به **هزینه‌های مصرف** تعلق دارد — و آن هم فقط آن‌گاه که موجب پس‌انداز زمان کار کارگر مولدی می‌شود — از طریق تقسیم کار ضرورت می‌یابد. روشن است که آ. اسمیت این «تقسیم کار» را انکار نمی‌کند. بنا بر نظر او، اگر هر کس مجبور باشد هردو کار مولد و نامولد را انجام دهد و در اثر تقسیم کار بهتر باشد که انجام این نوع کارها به دو نفر واگذار شود، کوچک‌ترین تغییری در این وضع پیش نمی‌آید که یکی از این دو کار مولد و دیگری نامولد است.)

«آدم‌ها» همه‌جا و در بیش‌ترین موارد کار می‌کنند و فقط به این دلیل کار می‌کنند؛ بنابراین یا همه‌ی این کارها **مولدند**، یا هیچ‌یک از آن‌ها مولد نیستند.» (برای این که یک نفر از کار خدمت به خودش معاف شود، باید ۱۰ نفر خدمتگزار او باشند؛ کاری عجیب و خاص که موجب «معاف شدن» از کار می‌شود؛ بعلاوه این نوع «کار نامولد» اغلب از سوی کسانی به خدمت گرفته می‌شود که خود بیکاراند.» (همان‌جا، ص ۱۷۲).

VIII-348 | دوم. وقتی پای فرانسوی‌ها در میان است، نباید جای اداره‌ی راه‌های ارتباطی [پل‌ها و خیابان‌ها] خالی باشد. چرا باید مولد نامید

«کار بازرسی یا مدیری در یک بنگاه خصوصی تجاری یا صنعتی را و **نامولد** نامید کارمندان اداره‌ای را که کارشان بر مراقبت و حفظ خیابان‌های عمومی و آبراه‌های کشتیرانی، بندرها، نظام پولی و دیگر

¹ Destutt de Tracy

تأسیسات بزرگ نظارت دارد، فعالیت‌شان پررونق نگه‌داشتن تجارت است، بر امنیت راه‌های حمل‌ونقل و ارتباطی و حفظ قراردادها نظارت دارد و به‌حق می‌تواند به‌مثابه **بازرس مانوفاکتور عظیم جامعه** تلقی شود؟ این دقیقاً کاری همانند کارهای دیگر است، فقط در سطح و مرتبه‌ای بسیار بزرگ‌تر و بالاتر.» (ص ۱۷۲، ۱۷۳).

مادام که چنین جوانانی در تولید (و البته حفظ و بازتولید) چیزهایی مادی با یکدیگر در رقابت‌اند که **می‌توانند فروخته** شوند، در اختیار و استخدام دولت نیستند، اسمیت می‌تواند آن‌ها را «مولد» بنامد. «بازرسان مانوفاکتور عظیم جامعه» آفریده‌هایی فرانسوی‌اند.

سوم. این جا گارنیه به دامان «امر اخلاقی» می‌افتد. «چرا باید عطرسازی که حس بویایی من را» نوازش می‌دهد، مولد باشد، اما خنیاگری که «حس شنوایی را نوازش» می‌دهد، «مولد» نباشد؟ (ص ۱۷۳) ممکن است اسمیت پاسخ دهد: چون اولی محصولی مادی تولید می‌کند، دومی خیر. اخلاق و «شایستگی» این دو جوان «تولیدکننده‌ی عطر و موسیقی» کوچک‌ترین ربطی به این تمایز ندارد.

چهارم. آیا این تناقض نیست که «ویلون‌ساز، ارگ‌ساز، فروشنده‌ی ساز و آواز، کارگر مکانیک و غیره» مولد باشند، اما شغل‌هایی که این کارها فقط «پیش‌شرط‌شان» هستند، نامولد باشند؟

«خواه این‌ها و خواه آن‌ها هدف غایی **کارشان نوعی واحد از مصرف است.** اگر هدفی که یک گروه برای خود مقرر می‌کند شایستگی آن را ندارد که در شمار **محصولات** کار جامعه قرار گیرد، چرا باید چیزی را که **فقط وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف است،** ارجمندتر دانست؟» (همان‌جا، ص ۱۷۳).

بنا بر این استدلال، کسی که حبوبات می‌خورد دقیقاً به‌همان نحو و اندازه‌ی فردی مولد است که حبوبات تولید می‌کند. زیرا، حبوبات برای چه هدف و مقصودی تولید می‌شوند؟ برای خورده‌شدن. به این ترتیب اگر کار خوردن مولد نیست، چرا باید کار کشتگر حبوبات که فقط وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است، مولد باشد؟ بعلاوه، کسی که می‌خورد، مغز و عضله و چیزهایی از این قبیل تولید می‌کند و آیا این‌ها به‌همان میزان جو و گندم محصولاتی ارزشمند نیستند؟ این پرسش‌هایی است که یک انسان دوست برآشفته و شکواکننده می‌توانست در برابر آ. اسمیت بگذارد.

نخست این که، آ. اسمیت انکار نمی کند که کارگر نامولد به هر حال محصولی تولید می کند. در غیر این صورت اساساً کارگر نمی بود. دوم این که، ممکن است عجیب به نظر برسد که پزشکی که نسخه می نویسد کارگر مولد نباشد، اما داروسازی که قرص را می سازد، مولد باشد. به همین ترتیب، خراطی که ویلون می سازد، «مولد» باشد، اما نوازنده ای که آن را می نوازد، «مولد» نباشد. اگر این طور باشد، فقط ثابت می شود که «کارگران مولد» محصولاتی تولید می کنند که هیچ هدفی ندارند جز این که ابزار تولیدی در خدمت کارگران نامولد باشند. اما چه چیز آشکارتر از این است که همه ی کارگران مولد سرآخر اولاً وسیله ای تولید می کنند که کارگران نامولد باید «بهایش» را بپردازند؛ و ثانیاً، محصولاتی تولید می کنند که **بدون هر کاری** مصرف می شوند.

بعد از همه ی این ایرادها (که از آن ها، دومی اش فرانسوی ای است که نمی تواند اداره ی راه های ارتباطی را فراموش کند؛ سومی اش به اخلاق منجر می شود؛ چهارمی اش، یا دربردارنده ی این حرف مفت است که مصرف همان قدر مولد است که تولید — حرفی که در جامعه ی بورژوازی، یعنی جایی که یکی تولید و دیگری مصرف می کند، خودبه خود غلط است — یا این که، بخشی از کار مولد صرفاً موادی برای انجام کار نامولد را تولید می کند و در اختیار می گذارد، و این چیزی است که آ. اسمیت هم انکارش نمی کند؛ و از ایرادات مذکور فقط اولی واجد حرف درستی است که می گوید آ. اسمیت با تعریف دومش نوع کار **واحدی** | ۳۴۹ | را «همهنگام» مولد و نامولد می نامد؛ یا بهتر بود گفته می شد که جزء نسبتاً کوچکی از کار «نامولد» ش، بنا به تعریف خود او، می بایست کار **مولد** نامیده می شد، و حتی اگر این طور باشد، حرفی علیه **تمایز** نیست، بلکه انتقاد به **طبقه بندی** در تمایز یا شیوه ی **کار بست** تمایز است. اینک «بعد از طرح همه ی این ایرادات» گارنیه ی نوآموز بالاخره سر حرف اصلی می رود.

«یگانه تمایز عام که ظاهراً می توان بین دو طبقه ای که اسمیت اختراع کرده است پیدا کرد، این است که نزد آن طبقه ای که او **مولد** می نامد، همواره **بین آن کس که چیزی می سازد و آن کس که این چیز را مصرف می کند یک میانجی گر وجود دارد یا می تواند وجود داشته باشد؛** در حالی که بین آنان که او **نامولد** می نامد، چنین **میانجی گری نمی تواند وجود داشته باشد و رابطه بین کارگر و مصرف کننده ضرورتاً مستقیم و بی واسطه** است. بدیهی است کسی که از کارآزمودگی پزشک، مهارت جراح، دانش وکیل دعاوی، استعداد خنیاگر و بازیگر یا سرآخر خدمت خدمت گزاران سود می جوید، **ضرورتاً** با این کارگران گوناگون در لحظه ی انجام کارشان در رابطه ی مستقیم و بی واسطه قرار دارد؛ در حالی که در حرفه های طبقات دیگر، **موضوع و شیء مصرفی از**

چیزی مادی و ملموس تشکیل شده است که پیش از آن که از دست سازنده‌اش به دست مصرف‌کننده‌اش برسد، می‌تواند از مجرای کنش‌های مبادله‌ای گوناگونی گذر کند.» (ص ۱۷۴).

گارنیه در این چند عبارت آخر ناخواسته نشان می‌دهد که بین تعریف نخست اسمیت از این تمایز (همانا، تمایز بین کاری که با سرمایه و کاری که با درآمد مبادله می‌شود) و تعریف دومش از آن (همانا، تمایز بین کاری که در کالایی مادی و قابل فروش تثبیت می‌شود و [کاری که] در کالایی تثبیت نمی‌شود) چه پیوند فکری پنهان و ناگفته‌ای وجود دارد. کارهای نوع دوم، اغلب نمی‌توانند بنا بر سرشت خود تابع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شوند؛ انواع دیگر، می‌توانند. گذشته از این، بر پایه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، یعنی شرایطی که در آن بخش عظیم کالاهای مادی — یعنی چیزهای مادی و ملموس — تحت سیطره‌ی سرمایه و کار مزدی تولید می‌شوند، «به‌ای» کارهای [نامولد] (یا خدماتی، چه از سوی روسپیان، چه پاپ) فقط می‌تواند یا از منبع کارمزد کارگران مولد پرداخت شود یا از سود کارفرمایان (یا شرکای آن‌ها در این سود)، کاملاً فارغ از این واقعیت که آن کارگران مولد شالوده‌ی مادی هستی خود، و بنابراین، هستی کارگران نامولد را تولید می‌کنند. اما برای سگ تنک‌مایه و ظاهرین فرانسوی که می‌خواهد دانشمند اقتصاد ملی و تبیین‌کننده‌ی تولید سرمایه‌دارانه باشد، کاملاً سرشت‌نماست که آن‌چه این تولید را سرمایه‌دارانه می‌کند، همانا مبادله‌ی سرمایه با کار مزدی بجای مبادله‌ی مستقیم درآمد با کار مزدی، یا بجای درآمد مستقیمی که کارگر به خود می‌پردازد، را امری بی‌اهمیت و غیراساسی تلقی کند. به این ترتیب خود تولید سرمایه‌دارانه نیز، بجای آن که شکلی ضروری، هرچند تاریخی و بنابراین ضرورتاً سپری‌شونده، از رشد بارآوری اجتماعی کار و دگرذیسی‌یافتن کار به کار اجتماعی باشد، شکلی بی‌اهمیت است.

«هم‌چنین لازم می‌بود از طبقه‌ی «کارگران» مولد او همه‌ی کارگرانی را کنار می‌گذاشتیم که کارشان صرفاً عبارت است از این که مصنوعات کامل و حاضر و آماده را تمیز، حفظ یا تعمیر کنند، بی آن که محصولی تازه را در گردش وارد نمایند.» (ص ۱۷۵).

(اسمیت هرگز نمی‌گوید که کار یا محصولش باید وارد سرمایه‌ی گردان شود. کار می‌تواند مستقیماً در سرمایه‌ی استوار وارد شود، مانند کار ماشین‌کارانی که در یک کارخانه ماشین‌ها را تعمیر می‌کنند. اما از

این طریق ارزش کارشان وارد گردش محصول، یا وارد کالا می‌شود؛ و تعمیرکنندگانی که این کار را به‌مثابه خدمت انجام می‌دهند، کارشان را نه در ازای سرمایه، بلکه در ازای درآمد مبادله (۳۵۰ | می‌کنند).

«همان‌گونه که اسمیت یادآوری کرده است، در پی این تمایز، طبقه‌ی نامولد فقط دریافت‌کننده‌ی درآمدهاست. از آن‌جا که این طبقه بین خود و مصرف‌کننده‌ی محصولش، یعنی کسی که کارش را به خدمت می‌گیرد، میانجی‌گری ندارد، مصرف‌کنندگان کار او «بهای» کارش را بی‌واسطه می‌پردازند؛ این افراد اما مبلغ مذکور را فقط از درآمد خود پرداخت می‌کنند. برعکس، کارگران طبقه‌ی مولد مزدشان را اغلب از سرمایه دریافت می‌کنند، زیرا «مزد» آن‌ها را معمولاً فرد واسطی پرداخت می‌کند که می‌خواهد از کارشان سودی برای خود به‌جیب بزند. اما سرانجام این سرمایه همواره از طریق درآمد مصرف‌کننده جایگزین می‌شود، در غیر این صورت این سرمایه نمی‌توانست به گردش درآید و سودی برای دارنده‌اش به‌بار آورد.» [ص ۱۷۵].

این «اما»ی آخر، کاملاً مناقشه‌برانگیز است. نخست این که بخشی از سرمایه به‌وسیله‌ی سرمایه جایگزین می‌شود و نه درآمد؛ چه این بخش سرمایه بنا بر اقتضاء گردش بکند یا (مثل مورد بذر) گردش نکند.